

۱۳۸۳/۹۸

ماهیت فلسفی و جامعه شناختی کیفر

تأملی در چیستی و کارکردهای کیفر

دکتر عبدالرضا جوان جعفری بجنوردی

دانشیار حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد (دکتری جامعه‌شناسی کیفری)

سید محمد حمید ساداتی

دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی



سرشناسه : جوان جعفری، عبدالرضا، ۱۳۴۲ -
 عنوان و نام‌پدیدآور : ماهیت فلسفی و جامعه‌شناختی کیفر / عبدالرضا
 جوان جعفری بجنوردی، سیدمحمدجواد ساداتی.
 مشخصات نشر : تهران، نشر میزان، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری : ۲۱۶ ص.
 شابک : 978-946-511-703-8
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیا
 یادداشت : نمایه.
 موضوع : مجازات — فلسفه
 موضوع : مجازات — جنبه‌های اخلاقی
 موضوع : اجرای عدالت کیفری
 موضوع : کیفر و کیفر دهی
 شناسا افزود : ساداتی، سیدمحمدجواد، ۱۳۶۶ -
 رده‌بندی خرد : HV۷۴۱۹/ج۹م۲
 رده‌بندی دیویی : ۳۶۴
 شماره کتابخانه ملی : ۳۹۴۳۸۰۱

هرگونه تکثیر (اعم از چاپ، کپی، دیجیتال، آکوستیک و...) از این اثر بدون اخذ مجوز
 از ناشر خلاف قانون بوده و با مجرمات قانونی دارد.
 لطفاً در صورت مشاهده، موارد را به ناشر یا مراجع ذیل اطلاع دهید.

۹۰۳

نشر میزان

ماهیت فلسفی و جامعه‌شناختی کیفر

دکتر عبدالرضا جوان جعفری بجنوردی

سیدمحمدجواد ساداتی

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۴

شماره: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۱-۷۰۳-۸

دفتر مرکزی: خ شهید بهشتی، بعد از چهارراه سهروردی، خ کاووسی‌فر، کوچه نکبسا، پلاک ۳۲، تلفن ۸۸۵۳۹۱۳۱
 فروشگاه مرکزی: خ انقلاب، روبروی درب اصلی دانشگاه تهران، ابتدای خ فخر رازی، پلاک ۸۳، تلفن ۶۶۴۶۷۷۷۰
 واحد پخش و فروش: خیابان سیمیه، بین مفتوح و فرصت، پلاک ۱۰۴، تلفن ۸۸۳۲۹۵۲۹-۳۱
 پست الکترونیکی: mizannasher@yahoo.com وب سایت: www.mizan-law.ir

فهرست مطالب

۹.....	مقدمه
۲۳.....	بخش نخست - ماهیت فلسفی کیفر: آرمان‌گرایی کیفری
۲۳.....	۱- فلسفه‌ی کیفر و توجیه اخلاقی مجازات
۳۰.....	۲- فلسفه‌ی کیفر و پرسش‌های بنیادین
۴۲.....	۳- فلسفه‌ی کیفر و آرمان‌گرایی
۵۰.....	۴- نظریه‌های فلسفی در خصوص مجازات
۵۱.....	۴-۱ پیشینه‌گرایی و توجیه مجازات
۵۶.....	۴-۱-۱ الزام اخلاقی یا عدالت مطلق
۵۹.....	۴-۱-۲ الغای جرم
۶۲.....	۴-۲ پیامدگرایی و توجیه مجازات
۶۵.....	۴-۲-۱ مجازات و بازدارندگی
۶۷.....	۴-۲-۱-۱ بازدارندگی عام
۶۷.....	۴-۲-۱-۲ بازدارندگی شخصی
۶۸.....	۴-۲-۳ بازدارندگی جزئی
۶۸.....	۴-۲-۴ بازدارندگی نهایی
۷۰.....	۴-۲-۲ مجازات و اصلاح بزه‌کار
۷۷.....	۴-۲-۳ مجازات و ناتوان‌سازی

- ۵- فلسفه‌ی مجازات و رویه‌های کیفری ۸۰
- ۱-۵ فرسایش کیفرها و گرایش به پیامدگرایی ۸۳
- ۲-۵ جنبش‌های بازگشت به کیفر و رستائیز سزاگرایی ۸۷
- ۱-۲-۵ زمینه‌های ظهور مجدد سزاگرایی ۸۸
- ۲-۲-۵ سزاگرایی نوین و توجیه مجازات ۹۵
- ۳-۵ معمای کیفر؛ چشم اندازی فلسفی و جامعه‌شناختی ۱۰۲

بخش دوم - ماهیت جامعه‌شناختی کیفر: واقع‌گرایی کیفری .. ۱۰۷

- ۱- واکنش‌های کیفری و مطالعات فلسفی و انتزاعی تا ملاحظات جامعه‌شناختی ۱۰۷
- ۲- محدودیت‌های نجومی و اجتماعی تحلیل فلسفی مجازات ۱۰۹
- ۳- از واقع‌گرایی حقوق تا حقوق جامعه ۱۲۴
- ۱-۳ واقع‌گرایی حقوقی و ادراک تجربی از فلسفه‌ی حقوق ۱۲۵
- ۲-۳ پیوندهای حقوق و جامعه ۱۳۱
- ۱-۲-۳ جامعه به عنوان مبنای قواعد حقوقی ۱۳۱
- ۲-۲-۳ اراده‌ی دولت به عنوان مبنای قواعد حقوقی ۱۳۳
- ۳-۲-۳ واقعیت‌های اجتماعی و پیوند گریزناپذیر آنها با حقوق ۱۳۳
- ۴- جامعه‌شناسی کیفری و فلسفه‌ی مجازات ۱۳۵
- ۵- جامعه‌شناسی کیفری و کیفرشناسی ۱۴۳
- ۶- جامعه‌شناسی کیفری و واقعیت‌های پنهان مجازات ۱۵۳
- ۱-۶ کارکردهای جامعه‌شناختی مجازات ۱۵۵
- ۱-۱-۶ محکومیت اجتماعی ۱۵۶
- ۲-۱-۶ آموزش ۱۵۹
- ۳-۱-۶ حراست از انسجام اجتماعی ۱۶۶
- ۲-۶ مجازات و واقعیت‌های اجتماعی ۱۶۷
- ۱-۲-۶ مجازات و فرهنگ ۱۶۸
- ۲-۲-۶ مجازات و تمدن ۱۷۰

فهرست مطالب □ ۷

۱۷۱	۳-۲-۶ مجازات و سلطه
۱۷۵	۴-۲-۶ مجازات و بازارکار
۱۷۸	۷- مجازات: از ساختار اجتماعی تا نهاد اجتماعی
۱۸۳	۱-۷ نهاد اجتماعی چیست؟
۱۸۹	۲- ۷ جامعه شناسی کیفری و نهاد مجازات
۱۹۵	فهرست منابع و مآخذ
۱۹۵	منابع فارسی
۱۹۵	الف: کتاب‌ها
۱۹۸	ب: مقالات
۲۰۰	منابع لاتین
۲۰۰	الف: کتاب‌ها
۲۰۶	ب: مقالات
۲۰۹	پایگاه‌های اطلاعاتی
۲۱۱	فهرست نمایه

مقدمه

ماهیت و کارکرد واقعی برخی مفاهیم به رغم پیچیدگی بسیار و تنها به واسطه‌ی بداهت ظاهری، کمتر مورد بررسی دقیق قرار گرفته‌اند. مفاهیمی همچون مجازات و نیز دیگر اشکال، روش‌های تنبیهی، اگر چه برخوردار از ابعاد ذهنی و انسانی گسترده هستند؛ علت حیاتی پایدار، حضور فراگیر در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی و نیز گستره‌ی شمول، بسیار وسیع و اجتناب ناپذیر تلقی گردیده و بدین واسطه، کمتر مورد پرسش واقع شده‌اند. در خصوص پدیده‌ی اجتماعی و انسانی مجازات، اهداف و ارزش‌های انتزاعی که پشتوانه و مشروعیت بخش آن بوده‌اند؛ بیشتر در معرض پژوهش قرار گرفته و از کارکردهای واقعی و ماهیت تجربی کیفر کمتر سخن به میان آمده است. در حالی که، این دو قلمرو، کلاً از یکدیگر جدا و هر یک به تنهایی ارزش‌های ویژه‌ی پژوهشی خود را دارند و استعدادهای ذاتی واکنش‌های کیفری و به تعبیری، قابلیت‌ها و کارکردهای تجربی مجازات، گاه ممکن است با ارزش‌ها و هنجارهایی که به عنوان پشتوانه‌ی اخلاق، این نهاد عمل می‌کنند؛ همراستا بوده و موجبات تقویت و هم‌افزایی متقابل را فراهم آورند و یا برعکس، این امکان وجود دارد که این دو مقوله، در دو جهت متفاوت و بعضاً متعارض گام برداشته و به علت فقدان همگرایی، یکدیگر را بی اثر نمایند.

تردیدی در این باره وجود ندارد که مجازات، به واسطه‌ی ذات سرزنشگر و سلب کننده‌اش، نیازمند یک توجیه اخلاقی قابل پذیرش است. چرا که، تمامی واکنش‌های قهرآمیز کیفری، فارغ از نگاه رسمی‌ای که در مورد آنها وجود دارد؛ به خودی خود رفتارهایی غیر اخلاقی و ناموجه به شمار می‌آیند. کافی است این رفتارهای قهر آمیز و رنج‌آور را از زیر چتر آشنا و مانوس مجازات، یعنی رفتاری که همه‌ی شهروندان به گونه‌ای به حضور آن عادت نموده؛ و حتی، برای تحقق عدالت به وجود آن سخت امید بسته‌اند؛ خارج ساخته و نگاهی عریان‌تر به ماهیت این پدیده‌دار داشته باشیم. در این صورت، آیا مجازات چیزی جز تحقیر، سرزنش و توهین خواهد بود؟ در صورتی که

مجازات را فارغ از نقاب فریبده‌اش نظاره کنیم؛ آیا چیزی فراتر از یک چهره‌ی خشن، سلب‌کننده، نابودگر و بیش از اندازه متکی به تعذیب خواهیم دید؟ به راستی، چه نهادی، با چه مجوزی و بر مبنای کدام اصول اخلاقی از این اختیار برخوردار است که چنین رنج‌های غیر اخلاقی را بر ما تحمیل کند؟ این تعذیب اجباری و غیرانسانی، چگونه در گذر زمان توانسته است خود را به عنوان موضوعی ضروری و قابل پذیرش برای وجدان جمعی به تصویر بکشد؟

مجازات به واسطه‌ی تمامی این تردیدها، نیازمند توجیه است. با این وجود، تمامی قلمرو ماهیت کیفر، محصور به این تردیدهای اخلاقی نیست. مجازات در ورای تمامی این تردیدها، اخلاقی و نیازی که به توجیه ارزشی و هنجاری دارد؛ همواره در بستر تعامل اجتماعی، کارکردهای واقعی و استعدادهای تجربی داشته، که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. شناخت چنین کارکردها و قابلیت‌هایی، ما را در حل معمای پیچیده‌ی مجازات یاری خواهد رساند. با این وجود، برداشت غالب آن است که معمای دیرینه و دامن‌دار مجازات، باید تنها با تکیه بر مطالعات هنجاری رفع نمود.

در زندگی انسان مدرن، معمای کیفر، به بدنه‌ای فراگیر مبدل شده است. به جرات می‌توان ادعان داشت که کمتر مفهومی در میان پدیدارهای موجود در زندگی انسان یافت می‌شود که به هنگام منازعه در خصوص مشروعیت و جرایم آن، تا بدین اندازه ابهام آفرین باشد. درست در آن زمان که احساس می‌کنیم با درکی قابل اتکا از مفهوم مجازات دست یافته‌ایم؛ در حقیقت ابهامی دیگر آفریدیم. تلاش‌های بسیاری برای کالبدشکافی این پدیدار پیچیده صورت گرفته و ادبیاتی غنی در زمینه توجیه اخلاقی مجازات، شناخت اهداف هنجاری این نهاد و نیز فهم ماهیت روح‌کننده‌ی آن، یعنی جرم تولید شده است. با این وجود، تمامی این کوشش‌ها، در نهایت، خود به بخشی از مشکل و قطعه‌ای از این معمای پیچیده مبدل گردیده است.

در قلمروی حقوق کیفری مجازات به گونه‌ای خاص مورد مطالعه قرار می‌گیرد. همچون دیگر شاخه‌های دانش حقوق، حقوقدان کیفری، به مثابه‌ی یک تکنیسین با مجازات مواجه می‌شود. او با بهره‌گیری از همه‌ی تکنیک‌های فنی و تفسیری موجود در این رشته، تمام تلاش خود را بکار می‌گیرد تا دریابد که هدف قانون‌گذار چیست؟ برای بسیاری از حقوقدانان کیفری، فهم مقصود قانون‌گذار منتهای مطلوب است. روش‌هایی

مانند انواع قیاس، تفسیر لفظی، تفسیر به نفع متهم، عام و خاص، مطلق و مقید، سبق و لحوق قانون به یاری او می آیند تا دریابد قوانین را چگونه باید فهمید و اجرا کرد تا با اراده‌ی قانونگذار بیشترین قرابت را داشته باشد. یک حقوقدان کیفری، مانند تکنیسین و هنرمندی ماهر، تمام ابعاد فنی و تک تک کلمات و علایم به کار رفته در متن قانون را مورد بررسی قرار داده و تلاش می‌کند ابهامات احتمالی موجود بر سر راه درک بهتر قانون را مرتفع نموده و فهم مقصود آن را برای مجریان و مخاطبان تسهیل نماید. وی، تمام تلاش خود را برای بهره‌گیری از عناصر سنتی و سه‌گانه‌ی جرایم و سپس تشخیص این مسئله که آیا رفتار ارتكابی جرم بوده است یا خیر؛ به کار می‌بندد. البته، در این فرایند فنی تشخیص، فهم چرایی وجود قانون، اهداف اخلاقی آن و نیز مبانی قانونگذاری جایگاه چندانی ندارد.

برای دانشمندان حقوقی به مع آن علمای حقوق کیفری، اصل وجود حقوق و قانون، همواره امری مفروض و بدیهی تلقی می‌شود. در حقیقت، رسالت یک حقوقدان کیفری، از همین نقطه آغاز می‌گردد. تحقیق در خصوص ذات و ماهیت مجازات در حوزه‌ی تخصصی او جایگاهی ندارد. پرسش‌ها و موضوعاتی از این قبیل که اصولاً چرا باید مردم را مجازات کرد؟ چه کسانی و به چه دلایلی مستحق مجازاتند و چه افراد و نهادهایی مجاز به تحمیل کیفر هستند؟ در قاموس آنان وارد توجه قرار نمی‌گیرند. اینکه توجیه اخلاقی مجازات چیست؟ اهداف مجازات به چه بستند و چگونه می‌توان این اهداف را محقق ساخت؛ در حوزه‌ی دیگری مورد مطالعه قرار می‌گیرند. واقعیت مسلمی به نام قانون و ابزارهای کارایی به نام اصول و فنون حقوقی در اختیار آنها قرار دارد که باید به درستی به کار گرفته شده و فهمیده شوند. چرایی و چگونگی تغییر قوانین و حتی اصول و قواعد حقوقی در طول زمان و مکان موضوعات قابل توجهی برای تحقیق نیستند. نقشی که عوامل متعدد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در ایجاد و تحول قانون دارند؛ در قلمروی حقوق کیفری مورد توجه قرار نمی‌گیرند. اگر هم گاه به سوابق تاریخی و به اصطلاح شان نزول قانون پرداخته می‌شود؛ و یا عوامل اجتماعی همچون عرف در نظر گرفته می‌شوند؛ غرض، عمدتاً دستیابی به درکی صحیح‌تر از متون قانونی است. یافتن پاسخ برای این پرسش که چرا برخی قوانین در برهه‌ای از زمان و یا قطعه‌ای از مکان با اقبال و توفیق همراه بوده و در شرایطی دیگر با

شکست مواجه می‌شوند؛ دغدغه‌ی جدی آنها به شمار نمی‌آید. پرداختن به مسائلی از این دست، اصولاً در فهرست رسالت‌ها و مأموریت‌های حقوق‌دانان کیفری تعریف نشده است.

برای بسیاری از جرم‌شناسان، مجازات همواره پدیده‌ای مشکوک به شمار می‌آمده که به سادگی می‌توان از اصل آن صرف نظر کرد و یک سلسله اقدامات مناسب اداری، پزشکی، روانشناختی و تامینی و تربیتی را جایگزین آن نمود. دلیل چنین برداشتی نیز چندان و شیده نیست. چرا که جرم‌شناسی، اصولاً به عنوان نقطه‌ی مقابل واکنش‌های کیفری مطرح شده و در نخستین گام، جریان اصلی جرم‌شناسی، حیات خود را در تقابل با مجازات دیده است. مکتب تحقیقی، به عنوان بنیانگذار رویکردهای جرم‌شناختی، پیش از هر چیز به مثابه‌ی واکنشی در برابر اندیشه‌های ارعابی و به ویژه سزاگرایی مورد توجه قرار گرفته است.

مجازات در نگرش جرم‌شناختی، پادزهر جرم و به همین واسطه، تنها یک موضوع فرعی تلقی شده که ضرورتی برابر با لالعه‌ی آن به صورت مستقل احساس نمی‌شود؛ پدیده‌ای فرعی که نه فقط ارزش مطالعاتی مستقل ندارد؛ بلکه لازم است جای خود را به مفاهیمی بدهد که به مراتب کارآمدترند. به همین دلیل، جرم‌شناسان ترجیح می‌دهند از مفاهیمی مانند اصلاح و تربیت، بازپروری، حمایت اجتماعی و اقدامات تامینی - تربیتی به جای واکنش‌های سرکوبگر سنتی سخن به میان آرند. در نتیجه، مطالعات مجازات به صورت سنتی، عملاً از گفتمان جرم‌شناسی حذف و پژوهش پیرامون بزهکاری و پیامدهای آن، به محور اصلی مطالعات این قلمرو بدل می‌گردد.

بدین ترتیب، مجازات در قلمروی دانش جرم‌شناسی به عنوان پیامد جرم ارتكابی تلقی شده و تنها روی دیگر سکه‌ی جرم به شمار می‌آید. اگر جرمی واقع نشود؛ مجازاتی هم در کار نخواهد بود. جرم‌شناسی هیچ گاه ماهیت مجازات و ریشه‌های اجتماعی آن را موضوع تحقیق خود قرار نمی‌دهد. اگر چه در برخی از نظریه‌های نوین جرم‌شناسی، مجازات خود به عنوان یکی از عوامل تاثیرگذار در وقوع جرم جایگاهی یافته است؛ لیکن باید توجه داشت که اولاً، این قبیل مطالعات، در میان حجم انبوهی از داده‌های جرم‌شناختی و پژوهش‌های صورت گرفته در این قلمرو، چندان به چشم

نمی‌آیند. ثانیاً، در این پژوهش‌ها، مجازات تنها به عنوان یکی از عوامل وقوع جرم در میان ده‌ها و بلکه صدها عامل، مورد توجه قرار می‌گیرد.

در قلمروی فلسفه‌ی کیفر، تلاش برای توجیه اخلاقی مجازات محور اصلی مطالعه‌ی فیلسوفان کیفری به شمار می‌آید. فلاسفه‌ی کیفری، به این امید که بتوانند واکنش‌های کیفری را به مثابه‌ی اموری منطقی و عقلانی و در نتیجه، اخلاقی توجیه کنند؛ به بحث در خصوص بنیادهای هنجاری مجازات می‌پردازند. چنانکه پیشتر نیز گذشت؛ تحلیل رنج و مشقت در شمار ویژگی‌های ذاتی مجازات است. همچنین، مجازات گاه حق حیات را از انسان‌ها سلب کرده و یا آنها را از اموال و داراییشان محروم می‌نماید؛ حق داشتن شغل و کسب درآمد را از آنها می‌گیرد؛ شهروندان را وادار به پرداخت جزای مدنی می‌کند؛ آزادی، به عنوان یکی از مهمترین موهبت‌های الهی را از بزهکاران سلب نموده و حتی گاه، حریم خصوصی افراد را در فرایند اجرای کیفر نادیده می‌انگارد. مجموعه این آثار و پیامدها، اموری ناخوشایند تلقی می‌شوند که بر شهروندان تحمیل می‌گردند.

شاید برای بسیاری از شهروندان، تحمل حکمیت، سرزنش و تحقیر اجتماعی، به مراتب دشوارتر از رنج مادی مجازات باشد. را که در بسیاری موارد، تفاوت ماهوی چندانی میان اقدامات کیفری، مدنی و اداری سلب - فوق - اموال مشاهده نمی‌شود. به عنوان مثال، بسیاری از جریمه‌های مالی و اداری، پرداخت مالیات، حکم به جبران خسارت مادی و معنوی ناشی از اقدامات غیر عمدی نیز سلب - فوق - حقوق محسوب می‌گردند. لیکن، تفاوت میان محکومیت‌های کیفری (حتی محکومیت‌های کیفری مالی) با سایر احکام مدنی و اداری که منتهی به سلب حق یا مال می‌شود، بسیار قابل توجه است.

محکومیت کیفری که توسط نهادهای قضایی و به نمایندگی از جامعه علیه مجرمین صورت می‌گیرد؛ هزینه‌ی اخلاقی بسیار سنگینی را بر بزهکار تحمیل می‌کند. برداشت غالب آن است که مرتکبان جرم، ارزش‌های مورد احترام جامعه را نقض کرده و به صورت عمدی، حقوق و آزادی‌های دیگران را نادیده می‌گیرند. چنین افرادی، آشکارا شایسته‌ی سرزنش و تحقیر اجتماعی بوده و حکم محکومیت کیفری رسالت انتقال چنین پیامی را از سوی جامعه بر دوش می‌کشد. پس، مجازات رفتاری است که هم

حقوق و آزادی‌های افراد را از ایشان سلب کرده و هم ضربه‌ای جبران ناپذیر به حیثیت و جایگاه اجتماعی آنان وارد می‌آورد. البته، بدیهی است که هر دوی این ابعاد، ناخوشایند و آزار دهنده هستند. توسل به چنین اقدامات رنج‌آوری، مسلماً نیازمند وجود یک توجیه اخلاقی و اجتماعی قابل اطمینان است. به ویژه که، چنین رفتارهای ناخوشایندی به صورتی هدفمند و عامدانه توسط نهادهای قدرتمندی به اجرا گذارده می‌شوند که از حیث توان و امکانات، قابل مقایسه با افرادی که این اقدامات علیه آنها تحمیل می‌شود؛ نمی‌باشند. این نابرابری در جایگاه، قدرت و امکانات، تحمیل چنین رنج‌هایی، خطرناک‌تر و ناخوشایندتر می‌سازد. از یک سو، توجیه چنین اعمالی، نیازمند وجود دلایل و ضرورت‌های قوی اخلاقی و اجتماعی بوده و از سوی دیگر، کنترل گسترده اختیارات قدرت سیاسی در انجام چنین اقداماتی، برای سعادت جامعه و حراست شهروندان، برابر سوء استفاده از این قدرت، امری اجتناب ناپذیر است.

فلسفه‌ی مجازات، به مثابه تلاشی برای پاسخ بدین پرسش بنیادین به شمار می‌آید: آیا در قبال هزینه‌های سنگینی که در نهاد مختلف اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی از ناحیه‌ی نظام عدالت کیفری و نیروهای اجرای قانون بر جامعه تحمیل می‌گردد؛ پیامدهای مثبتی ممکن است از تحمیل بخش‌های کیفری حاصل شود؟ از دیدگاه هارت، در مواردی پاسخ این پرسش ممکن است مثبت باشد (Hart, 2008, p. XIII). به اعتقاد وی، برخورد‌های کیفری می‌توانند از طریق ارعاب، آموزش عمومی، ناتوان سازی، اصلاح و بازپروری و امثال آن در کاهش میزان جرم، به صورت مثبتی ایفای نقش نمایند. البته، به شرط آنکه بتوان ثابت کرد کاهش نرخ جرم، تنها به واسطه‌ی توسل به اقدامات قهرآمیز کیفری بوده است. به عنوان مثال، مجازات اعدام برای قتل عمد توانسته است آمار این جرم را کاهش دهد و این کاهش نرخ قتل، دقیقاً به علت بهره‌گیری از مجازات اعدام بوده است (Ibid, xiv). هارت بر این اعتقاد است که بدون وجود امتیازات و منافع اجتماعی حاصله از کیفر، وجود این نهاد به هیچ وجه قابل توجیه نیست. تنها زمانی می‌توان درد و مشقت را بر مجرم تحمیل کرد که بدین وسیله، از تحمیل رنج بیشتر در آینده جلوگیری به عمل آید.

پرسش‌های فلسفی در خصوص مجازات به آنچه پیشتر بدان اشاره شد؛ محدود نمی‌گردد. چنانکه، هارت معتقد است فلسفه‌ی مجازات نه به یک سوال، که به

مجموعه‌ای از پرسش‌های ساختارمند در خصوص مجازات پاسخ می‌دهد. اولین گروه از سوالات، مربوط به خود سیستم عدالت کیفری است. کدام هدف کلی وجود چنین نظام کیفری را توجیه می‌کند؟ چه چیزی ایجاد و تداوم این سیستم را قابل قبول می‌سازد؟ چه پیامدهای مثبتی برای جامعه در تداوم این نظام وجود دارد؟ نظام کیفری، چه وظیفه‌ای داشته و چه اقتضای اخلاقی را محقق می‌سازد؟ دومین پرسش مربوط به کسانی است که باید متحمل واکنش‌های کیفری شوند. از دیدگاه هارت، این موضوع در ارتباط با بحث مسئولیت کیفری است. همچنین، اینکه مفهوم مجازات متناسب چیست؟ سومین پرسش در این زمینه به شمار می‌آید (Ibid, 12-15).

در قلمرو فلسفه مجازات، تبیین‌های متفاوتی در خصوص توجیه اخلاقی واکنش‌های کیفری پدید آمده است. برخی از این اندیشه‌ها، نگاهی به آینده داشته و شماری دیگر نیز با تکیه بر گذشته رخ داده؛ تلاش فکری خود را سامان داده‌اند.

در نگاه پیامدگرایان مطلق، هیچ چیز جز بزرگوار از منافع آتی واکنش‌های کیفری که البته، بر زیان‌های حاصله از مجازات برتری داشته باشد، مجازات را مقبول نمی‌سازد. به تعبیر بنتام، «مجازات‌ها تماماً و به خودی خود، شر هستند و تنها در صورتی قابل قبولند که بتوانند از شر بزرگتری جلوگیری نمایند» (Bentham, 2000, 12-15).

انتقادات گسترده‌ی وارده بر اندیشه‌ی فرجام‌گرایی و محض رجب گردید تا نسخه‌ای از پیامدگرایی ناخالص و محدود، توسط افرادی همچون هارت و ریسون ارائه گردد. محدودیت‌های وارده، عمدتاً متوجه رفع عوارض ناشی از اجرای یک سیستم پیامدگرایی محض در مقام عمل بوده است. این نگرش متعادل، پیامدگرایی و نفع حاصله از مجازات را به عنوان مبنا می‌پذیرد؛ لیکن، مشروط به آنکه، این پیامدگرایی در نهایت منتهی به مجازات بی‌گناهان و اجرای مجازات‌های شدید و ناعادلانه نگردد (Primortaz, 1989, 185-205).

در مقابل، سزاگرایان، بر این باورند که صرفاً، استحقاق مجرمانه، توجیه کننده‌ی تحمیل واکنش‌های کیفری خواهد بود. در این اندیشه، نه فقط با مجازات بی‌گناهان یا تحمیل رنجی بیش از میزان استحقاق بر مرتکب مخالفت می‌شود؛ بلکه، اصرار بر آن است که مجرم، تنها باید به میزانی که سزاوار است؛ متحمل مجازات گردد. از نگاه

برخی سزاگرایان، بزهکار با ارتکاب جرم، نسبت به افراد مطیع قانون امتیازات غیر منصفانه‌ای کسب می‌کند که مجازات باید این منافع غیر عادلانه را از بین ببرد. شمار دیگری از سزاگرایان به جای توسل به مفهوم امتیازات غیر منصفانه، به واکنش‌های غریزی و احساسی افراد نسبت به جرم متوسل می‌شوند. خشم و نفرت ما نسبت به جرمی که باعث تحریک این احساسات شده است؛ عاملان آن را مستحق واکنشی متناسب می‌سازد. ارتکاب جرم، احساسات خاصی را بر می‌انگیزد که جز از طریق اجرای مجازات تسکین نخواهد یافت (Norman, 1989, 55).

با این روش دیگر می‌توان آن را گونه‌ای از سزاگرایی تلقی نمود؛ معتقد است که هدف مجازات، انتقال پیام سرزنش و محکومیت به مجرمی می‌باشد که به سبب ارتکاب جرم چنین استحقاقی یافته است. همواره، نوعی ارتباط موجه و قابل درک میان ارتکاب جرم و سرزنش اخلاقی وجود دارد. نظر به آنکه، مرتکب، قواعد اخلاقی را نقض کرده؛ دولت از این حق برخوردار است که به نمایندگی از جامعه و با بهره‌گیری از نظام عدالت کیفری این سرزنش اخلاقی را به او منتقل نماید؛ با این امید که مرتکب، این پیام سرزنش آمیز را دریافت نموده و بپذیرد که در آینده نباید مرتکب جرم شود (Duff, 2001, 100-105).

البته، شماری از اندیشمندان بر این باورند که، واکنش‌های قهرآمیز، به هیچ روی اخلاقاً قابل توجیه نیستند. این گروه از فلاسفه، به انتقادات شهرت یافته‌اند. معتقدان به اندیشه‌ی عدالت ترمیمی در این گروه جای دارند. اگر چه، اگر کسی هم اکنون، تنها در حاشیه‌ی اندیشه‌های متعارف کیفری قرار دارد؛ ولی در عمل توانسته است استقبال قابل توجهی را به خود جلب نموده و در نحوه‌ی رسیدگی‌های کیفری، تحولات مهمی ایجاد نماید. نکته‌ی قابل توجهی که باید بدان اشاره شود؛ این است که در تفکر العاگرایی، عدالت ترمیمی به طور کلی جایگزین مجازات محسوب می‌شود. از نگاه العاگرایان، ارتکاب جرم، برقراری فرایند جبران را میان مجرم، قربانی و دیگر افراد متضرر، ضروری می‌سازد. فرایندی که امکان تحقق آن از طریق نظام عدالت کیفری میسر نیست؛ بلکه باید طی برنامه‌ای آشتی جویانه و میانجی‌گرانه تحقق یابد (Gerry & W. Vanness, 2007, 1-5).

یکی دیگر از حوزه‌هایی که مجازات را محور اصلی تحقیقات خود قرار می‌دهد؛ و البته، عمدتاً به تکنیک‌ها و شیوه‌های تحقق اهداف فلسفی کیفر می‌اندیشد؛ دانش کیفرشناسی است. این رشته، به صورتی گسترده، بر مجازات، ویژگی‌ها و تاثیرگذاری‌های آن متمرکز است. کیفرشناسی، از حیث چند رشته‌ای بودن همچون جرم‌شناسی است و نیز با استفاده از علوم مختلف در پی ارزیابی کاربست انواع ضمانت اجرای کیفری و غیر کیفری علیه مجرمین می‌باشد. از قرن هجدهم که زندان به عنوان اصلی‌ترین واکنش کیفری مورد توجه قرار گرفت؛ بسیاری از کیفرشناسان، آن را به عنوان مکان برای اصلاح مجرمین و پیشگیری از تکرار جرم، مرکز مطالعات خود قرار دادند. لذا، گاه کیفرشناسی با علم اداری زندانها مترادف گردیده است. اخیراً، کیفرشناسان، قلمرو مطالعات خود را به زندگی روزانه در زندان، فرهنگ کارکنان زندان و مخاطرات ناشی از زندان گسترش داده‌اند.

اگر چه تمرکز اصلی کیفرشناسان بر تحقیق پیرامون مجازات زندان معطوف شده است؛ لیکن، به این علت که هر کدام از آنها دارای تخصص‌های متفاوت و متنوع جانبی در حوزه‌های دیگر هستند؛ هر یک، از ابعاد و نگاه ویژه‌ی خود به بررسی این پدیده می‌پردازند. روان‌شناسان، فلاسفه، مورخان، جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان از جمله‌ی اندیشمندانی هستند که به مطالعات کیفرشناسی گرایش دارند.

برخورداری از رویکرد انتقادی نسبت به واکنش‌های کیفری و به ویژه مجازات زندان، از دیگر وجوه اشتراک کیفرشناسان به شمار می‌آید. البته این رویکرد، به معنای امکان انتقاد از همه چیز و همه کس نیست. بلکه، مقصود آن است که کیفرشناسان با توجه به احاطه‌ای که بر نظریه‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی در دهه‌ی موسع دارند؛ تلاش می‌کنند تا مهارت‌های تحلیلی خود را برای ارزیابی نظام کیفری در مفهوم گسترده‌ی آن، به کار گرفته و توسعه بخشند.

مطالعات پیش گفته، در چهار حوزه‌ی حقوق کیفری، جرم‌شناسی، فلسفه‌ی کیفر و کیفرشناسی از سنت‌های شناخته شده‌ای به شمار می‌آیند که مدت‌هاست بدانها خو گرفته ایم. در قلمروی فلسفه‌ی کیفر، در پی شناخت ارزش‌های اخلاقی توجیه کننده‌ی مجازات هستیم. در عرصه‌ی کیفرشناسی، ابزارها و روش‌های تحقق اهداف از پیش اندیشیده شده‌ی کیفری را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در حوزه‌ی حقوق کیفری، به

شده است که ظاهراً واکنش‌های کیفری هیچ‌گاه نتوانسته‌اند و نیز نخواهند توانست اهداف ادعایی خود را محقق سازند. تاریخ اندیشه‌های کیفری در حوزه‌های مورد اشاره، دارای نوسانات زیادی بوده است. این فراز و فرودها، از ارعاب و سزاگرایی و ناتوان سازی آغاز شده و به اصلاح و بازپروری اجتماعی رسیده؛ سپس در بازگشتی ظاهراً قهقرائی، مجدداً به ارعاب و سزاگرایی گرایش پیدا کرده است. سیاست‌های نشأت گرفته از این اندیشه‌های فلسفی در عمل چندان کارآمد نبوده‌اند. چرا که، نتوانسته‌اند در مقابله با آمار فزاینده‌ی بزهکاری راهکاری ارائه نمایند که موجب کاهش و یا حداقل ترغیف روند افزایش نرخ جرایم گردد. در نتیجه، معمای پیچیده‌ی مجازات در فضای ذهنی متفکران حوزه‌ی کیفر، تبدیل به کلافی سردرگم و مسأله‌ای غیر قابل حل شده است.

با این وجود، به نظر می‌رسد با جای اینکه مرتباً اعلام نگرانی کنیم که ظاهراً هیچ یک از اندیشه‌ها و راه حل‌های فلسفی ارائه شده؛ راهگشا نیستند و در نتیجه، نظریه‌های حقوق کیفری را به بن بست رسیده تصور کنیم؛ باید با نگاهی تردید آمیز به مبانی مفروض و مسلم انگاشته شده‌ی حقوق کیفری به گونه‌ای دیگر، نظام کیفری را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. نگاهی جامعه‌شناسانه به پدیده‌ی اجتماعی مجازات، همان رویکرد جدیدی است که می‌تواند پاسخگوی بسیاری از سوالات در خصوص واکنش‌های کیفری باشد.

به جای اینکه مجازات را صرفاً ابزاری برای رسیدن به اهداف آرمانی فلسفی همچون استحقاق مجرمانه، اصلاح و ... تلقی کنیم؛ بهتر است با نسل بینر بپذیریم که مجازات، پدیده‌ای انسانی و اجتماعی است و همچون هر پدیده یا نهاد اجتماعی دیگر، ممکن است ماهیت، ویژگی‌ها و کارکردهای منحصر به فرد خود را داشته باشد. با این نگاه جدید طرح بسیاری از پرسش‌های ناامید کننده در زمینه‌ی عدم تحقق یک نظام کیفری آرمانی، غیر ضروری و نادرست به نظر خواهند آمد. در حقیقت، آشکار می‌گردد که مجازات الزاماً آن چیزی نیست که ما تصور می‌کردیم. مجازات به عنوان نهادی اجتماعی با خواستگاه‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد خود، استعداد و توانایی تحقق آن اهداف بلند اخلاقی را نداشته و یا اصولاً برای تحقق چنین مقاصدی ساخته نشده است.

عدم توجه به قابلیت‌های ذاتی مجازات، باعث اجرای طرح‌ها و برنامه‌هایی در سیستم عدالت کیفری شده است که از همان ابتدا محکوم به شکست بوده‌اند.

بدین ترتیب، باید توجه داشت که توجیه اخلاقی واکنش‌های کیفری تنها بخشی از ماهیت مجازات را به تصویر کشیده و برای دستیابی به فهمی دقیق از ماهیت این پدیده، شناخت توانان کارکردهای واقعی این واکنش‌ها ضروری است. مجازات، مفهومی چند بعدی با ماهیتی چندگانه است و تنها در سایه‌ی مطالعات هنجاری و تجربی آمان قابل فهم خواهد بود.

پروژه حاضر، تلاشی است برای به تصویر کشیدن این واقعیت که فهم ماهیت چندگانه‌ی مجازات نیازمند نگرشی توانان هنجاری و جامعه‌شناختی می‌باشد. در همین راستا، بخش نخست پژوهش، به تفصیل به بحث در خصوص نگرش‌های فلسفی و آرمانگرانه‌ی کیفر پرداخته و نشان خواهیم داد که چگونه چنین رویکردی‌هایی از یک سمت بخش از تردیدها در خصوص مجازات پاسخ داده و از سوی دیگر، برخی را نیز حل نشده باقی می‌گذارد.

همچنین، در بخش دوم، به اثبات می‌رسد که تصویر ارائه شده توسط رویکردهای هنجاری، تصویری ناقص و نیازمند اصلاح است و تنها با تکیه بر مطالعات جامعه‌شناختی می‌توان به این مهم نائل آمد. در این بخش، شماری از واقعیت‌ها و کارکردهای پنهان مجازات را مشاهده خواهیم نمود. به عنوان مثال، به جای اینکه مجازات را همچون ابزاری واکنشی در مقابل بزهکاری و برای تحقق اهدافی نظیر ارعاب، اصلاح و ... تلقی کنیم؛ یا به جای اینکه مجازات را معاول جرم و واکنش در مقابل آن به شمار آوریم؛ همچنین، به جای آنکه واکنش‌های کیفری را ابزاری فنی در اختیار سیستم عدالت کیفری تصور نماییم؛ باید با عبور از سنت‌های جرم‌شناسانه، فلسفی و کیفرشناسانه و با نگاهی جامعه‌شناسانه، آن را انعکاسی از اراده‌ی عمومی محسوب نماییم؛ واکنشی طبیعی از ناحیه‌ی جامعه و نمایندگان آن در قبال تهاجمی که نسبت به ارزش‌های مورد احترام آن صورت گرفته است. آیا واکنشی که انسان به طور طبیعی در قبال حمله به ارزش‌های مالی، جانی و حیثیتی خود بروز می‌دهد؛ الزاماً حرکتی مهندسی شده و با برنامه‌ریزی قبلی برای تحقق آرمان‌هایی بلند است؟ یا صرفاً رفتاری است واکنشی که البته ممکن است کارکردهایی هم داشته باشد؟ مجازات در

این تحلیل، انعکاسی از ساختارها و سازمان‌های اجتماعی است. چنانچه در این خصوص نگاهی به تحولات عظیم اجتماعی و در پی آن، ظهور و یا افول شکل و یا نوع خاصی از مجازات‌ها داشته باشیم؛ پیوند ساختارهای اجتماعی و تحولات کیفری آشکارتر می‌شود (Spitzer, 1975, 578).

از سوی دیگر، در صورتی که تاثیر تبلور نهاد بروکراسی را به عنوان نمونه در جوامع امروزی، و در نظام عدالت کیفری در نظر بگیریم؛ معلوم می‌شود که ظهور این نهاد و نهادهای منبعث از آن، چه تاثیر تعیین کننده‌ای در دگرگونی شکل و کارکرد مجازات‌ها داشته است. این تفاوت، وقتی آشکارتر می‌شود که تفاوت نظام منبعث از اراده، خواست، مصلحت اندیشی و احساسات فردی را با نظام کیفری دارای یک ساختار بروکراتیک نئی محصلی مقایسه نماییم. در شکل اخیر نظام کیفری، ویژگی‌های قانونی بود، سامانه برابری بودن، تخصصی بودن، تقسیم کار و امثال آن در درون یک نهاد بروکراتیک. ویژگی‌های خاص علمی، کلی، عقلانی، غیر احساسی و غیر فردی بدان نهاد می‌بخشد. این نمودات در تمام مراحل شکل‌گیری نظام عدالت کیفری، از قانونگذاری تا اجرای مجازات ظهور و نمود می‌یابند.

همچنین، با دور شدن از سنت‌های اخلاق و فلسفی و یا فنی و کیفرشناسانه، می‌توان مجازات را از بعد اجتماعی و سیاسی به مثابه راه‌ها و تکنیک‌هایی تحلیل نمود که قدرت از طریق آنها اعمال می‌شود. قدرتی که در درون ای مختلف تاریخی به اشکال گوناگون در نظام کیفری تجلی یافته و همواره در پی آن بوده است تا واکنش‌های کیفری را به یک تکنیک تمام عیار برای اطاعت پذیر، برانداختن مبدل نماید. همانگونه که خواهیم دید؛ مجازات همچون سایر پدیده‌ها، ممکن است از تمامی ساختارها و نهادهای اجتماعی تاثیر پذیرفته و متقابلاً بر آنها تاثیرگذار باشد. مجازات در خلاء قانونگذاری، قضاوت و اجرا نمی‌شود؛ بلکه، در بستری از نیروها و عوامل قدرتمند اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شکل گرفته و به اجرا گذارده می‌شود. مجازات نهادی اجتماعی است و کارکردی عمدتاً اجتماعی دارد. این کارکرد ممکن است اخلاقی، فرهنگی، آموزشی، سیاسی و یا کاملاً نمادین باشد. بدین ترتیب، مجازات الزاماً پدیده‌ای اخلاقاً مهندسی شده و صرفاً ابزاری برای تحقق اهداف آرمانی خاص نیست تا بتوان بر مبنای همین اهداف اخلاقی به ارزیابی آن پرداخت.

باید توجه داشت که، هدف این کتاب معرفی کامل و تمام عیار اندیشه‌های فلسفی و جامعه‌شناختی نیست. در مقابل، مقصود از این پژوهش، تحقق این ادراک است که مجازات را باید همچون پدیداری با ماهیت چندگانه مورد توجه قرار داد. غرض اصلی از انجام چنین پژوهشی، به ویژه در بخش دوم، صرفاً آن است که توجه محققین و صاحب نظران کیفری را به این موضوع مهم و اساسی جلب نماییم که مجازات، بیش از آنکه یک مفهوم انتزاعی و هنجاری باشد؛ نهادی اجتماعی است و بدین واسطه، دارای کارکرد ای اجتماعی و تجربی خواهد بود.